

گفتگو با فرهنگ سازان بزرگ ایران  
۵ - مصاحبه با آقای شمس الدین محمد حافظ (بخش ۵)  
از دکتر عباس احمدی



عشق بازی و جوانی و شراب لعل فام  
مجلس انس و حریف همدم و شرب مدام  
هر که این عشرت نخواهد، خوشدلی بر وی تباه  
و آنکه این مجلس نجوید، زندگی بر وی حرام (حافظ)  
( تابلوی «رقص به موسیقی زمان»، اثر نیکولاس پوسین، نقاش فرانسوی )

ع ۱ - آقای شمس الدین محمد حافظ، از این که با این همه گرفتاری، دعوت ما را برای مصاحبه قبول کرده اید بسیار سپاسگزارم. در این چند روزی که در خدمت جنابعالی بودیم، از نظریات شما راجع به مساله مرگ و زندگی، سرنوشت بشر، مکتب عرفان، مکتب اغتنام فرصت، کم و بیش آگاه شدیم. امروز، اگر موافق باشید، می خواهیم درباره ی شخصیت هایی مانند صوفی و زاهد و محتسب و پیر مغان و از مکان هایی مانند مدرسه و صومعه و خانقاه و خرابات مغان، با شما گفتگو کنیم.  
ش م ح - موافقم.

\*\*\*

۱ - واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند

ع ۱ - جناب آقای حافظ، شما که تحصیلات مذهبی دارید و قرآن کریم را از حفظ هستید، چرا با دستگاه مذهبی شیراز مخالفت می کنید و به شیخ و واعظ و مفتی و محتسب حمله می کنید؟

ش م ح - این واعظان که در محراب و منبر این همه جلوه می کنند، وقتی به خلوت می روند، کارهایی می کنند که مردم را از آن ها منع کرده بودند:

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند  
مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس  
چون به خلوت می روند، آن کار دیگر می کنند  
توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می کنند  
کاینهمه قلب و دغل در کار داور می کنند  
گویی باور نمی دارند روز داوری  
کاین همه ناز از غلام ترک و استر می کنند  
یارب این نودولتان را بر خر خودشان نشان

(ص ۷۲۳)

توبه فرمایان مردم را از منکرات نهی می کنند، اما خودشان، در خفا، همان منکرات را مرتکب می شوند. اگر به روز قیامت و روز داوری اعتقاد داشتند، این همه در کار خدا تقلب نمی کردند. خدایا، این تازه به دوران رسیده ها را به سر جایشان بنشان که این همه از داشتن یساول و قراول به مردم ناز و جلوه نفروشد.

ع ۱ - آیا عیب زاهد در پارسایی اوست؟

ش م ح - خیر، این زاهد خودبین، بجز عیب نمی بیند و اهل حق و حقیقت نیست:

یارب این زاهد خود بین که بجز عیب ندید  
دود آهیش در آینه ی ادراک انداز

ع ۱ - جناب آقای حافظ، این زاهدان در حق شما سخنان ناروا می گویند و با شما مخالفت می کنند.

ش م ح - زاهدان ظاهر پرست و ریایی از حال ما آگاه نیستند و در حق ما هرچه می گویند از سر ناآگاهی آنان است:

زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست  
در حق ما هرچه گوید، جای اکراه نیست (ص ۳۶۵)

ع ۱ - داستان گریه ی عابد که جنابعالی در یکی از شعرهای خود به آن اشاره کرده اید از چه قرار است؟

ش م ح - حتما شما نام عماد فقیه به گوشتان خورده است. عماد نمونه ی کامل زاهدان ریایی است. عماد برای کرامت نمایی، گریه ی دست آموزش را تقلید هیات و حرکات نمازگزاران آموخته است. به طوری که به هنگام نماز عماد به او اقتدا می کند. ای مردم ساده دل و ای کبک های خوش خرام، بایستید و تامل کنید و هوشیار باشید و گول این شعبده بازی ها و نماز خواندن گریه ی زاهد را نخورید:

ای کبک خوش خرام، کجا می روی بایست  
غره مشو که گریه ی عابد نماز کرد (ص ۵۴۳)

ع ۱ - چرا جنابعالی نظر خوشی به مدرسه ندارید؟

ش م ح - زاهدان ظاهر پرست در مدرسه درس می دهند و در آن جا به زهد و عبادت تظاهر می کنند. از همین رو، «مدرسه» مورد طعن من است.

ع ۱ - جنابعالی در غزلیات خود از شخصیت های دیگری مانند «قاضی»، «واعظ»، «شیخ»، «فقیه»، «امام شهر»، و «محتسب» نیز نام برده اید. نظر شما راجع به اینان چیست؟

ش م ح - این ها نیز مانند زاهدان ظاهر پرست، از شخصیت های منفی شعرهای منند. علت مخالفت من با

شیخ و زاهد و مفتی و محتسب، ریا کاری و تزویر این افراد است:

می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب چون نیک بنگری، همه تزویر می کنند (ص ۷۲۷)

اصولاً من نظر خوشی به شیخ و واعظ ندارم. جام باده را بیاور و قصه ی آن ها را کوتاه کن و بیش از این از اینان سخن مگو:

ما شیخ و واعظ کمتر شناسیم یا جام باده، یا قصه کوتاه (ص ۱۱۳۷)

\*\*\*

۲ - نقد صوفی نه همه صافی بی غش باشد

ع ۱ - جناب آقای حافظ، جنابعالی که دارای گرایش های عرفانی هستید چرا در غزلیات خود این همه به صوفی ها حمله کرده اید؟

ش م ح - بسیاری از این صوفی ها، آدم های شیادی هستند که در لباس صوفیگری سر مردم کلاه می گذارند. خرقة ی آنها را باید سوزاند :

نقد صوفی نه همه صافی بی غش باشد ای بسا خرقة که مستوجب آتش باشد ( ص ۶۱۸)

صوفی حقه باز می خواهد حتی سر فلک حقه باز هم کلاه بگذارند:

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد (ص ۵۴۳)

باید بر خرقة ی سالوس و ریا ی آن ها خط بطلان بکشیم و زرق آن ها را باطل کنیم:

صوفی بیا که خرقة ی سالوس برکشیم این نقش زرق را خط بطلان برکشیم

نذر و فتوح صومعه، در وجه می نهم دلق ریا، به آب خرابات، برکشیم (ص ۱۰۵۶)

با این خرقة پوشان نشست و برخاست نکنید، زیرا خرقة ی اینان آلوده است. از دست سالوس و ریای اینان است که صراحی شراب خون دل می خورد و ساز بریط به خروش درآمده است:

خدا را کم نشین با خرقة پوشان رخ از رندان بی سامان بپوشان

در این خرقة بسی آلودگی هست خوشا وقت قبای می فروشان

بیا و زغبین این سالوسیان بین صراحی خون دل، بریط خروشان (ص ۱۰۷۹)

من در این صوفی نمایان، دزدی ندیدم، آفرین بر صفای میخوران دُردی نوش. صافی و مصفا باد عیش آنان:

در این صوفی و شان دزدی ندیدم که صافی باد عیش دردنوشان (ص ۱۰۷۹)

ع ۱ - چرا جنابعالی نظر خوشی به صومعه و خانقاه ندارید؟

ش م ح - صوفیان دغلکار در صومعه و خانقاه به عبادت تظاهر می کنند. از همین رو، «صومعه» و «خانقاه» مورد طعن من است.

ع ۱ - می دانید که صوفیان، لباس پشمینه ای به نام خرقة به تن می کنند، نظر شما راجع به خرقة چیست؟

ش م ح - همان طور که می دانید، خرقة بر دو نوع است: خرقة ی زاهد و خرقة ی صوفی. بنده با هردوی این خرقة ها مخالفم. بنده هیچ زاهد ظاهر پرستی را ندیدم که در زیر خرقة ی زهد، پنهانی زنار نبسته باشد:

به هیچ زاهد ظاهر پرست نگذشتم که به زیر خرقة نه زنار داشت پنهانی

بنده هیچ صوفی دغلبازی را ندیدم که از هر تکه ی دلق و خرقة اش هزار بت آویزان نشده باشد:

**بیفشان زلف و صوفی را به پابازی و رقص آور**      **که از هر رقعہ ی دلقش، هزاران بت بیفشانی**

صوفیان با شطح و طامات و خرافات خود، کمند ها می سازند برای اسیر کردن ساده دلان:

**خیز تا خرقة ی صوفی به خرابات بریم**      **شطح و طامات به بازار خرافات بریم (ص ۱۰۳۸)**

از دلق پوشان صومعه سراغ کیمیای عشق را نگیرید، این مفلسان و گدایان، اگر کیمیا می دانستند، اول مس وجود خودشان را طلا می کردند:

**از دلق پوش صومعه، نقد طلب مجوی**      **یعنی ز مفلسان، سخن کیمیا مپرس**

\*\*\*

### ۳ - شرمم از خرقة ی آلوده ی خود می آید

ع ۱ - جناب آقای حافظ، جنابعالی که این همه در مذمت خرقة سخن می گوئید، چرا خودتان مدتی خرقة پوش بودید؟

ش م ح - بنده در عنفوان شباب، مدتی به این خرقة در آمدم، اما دریافتم که چقدر این خرقة آلوده است. از آن خرقة ای که به آن صد وصله ی شعبده و تردستی آویزان است، شرمم می آید:

**شرمم از خرقة ی آلوده ی خود می آید**      **که بر او وصله به صد شعبده پیراستم**

من با می گلگون از خرقة ی خود، رنگ ریا و سالوس و دو رویی را می شویم:

**گر چه با دلق ملمع، می گلگون عیب است**      **مکنم عیب، کزو رنگ ریا می شویم**

اما با تمام این حرف ها، یار من فریب ظاهر مرا نخورد و به من گفت که بروم و خرقة ی قلبی و قلب و دروغ را بسوزانم و من هم اطاعت کردم و این خرقة ی آلوده را چاک زدم و سوزاندم و به باده ی عشق تطهیر نمودم :

**گفت و خوش گفت برو خرقة بسوزان حافظ**      **یارب این قلب شناسی، ز که آموخته بود (ص ۷۶۰)**

\*\*\*

### ۴ - بنده ی پیر مغانم که ز جهلم برهاند

ع ۱ - جنابعالی از زاهد ریایی و خرقة ی زهد و مدرسه ی زاهد و نیز از صوفی سالوس کار و خرقة ی صوفی و خانقاه صوفی بیزارید. پس چه کسانی مورد تایید و قبول شما هستند؟

ش م ح - من از صوفیه و خانقاه نشینان و ارباب صومعه بیزارم. در عوض، دل در گروی قبا ی میفروشان میخانه دارم. پادشاه میفروشان، پیر مغان است که من بنده ی اویم و او بود که مرا از جهل و نادانی نجات داد. کیمیای سعادت، بندگی پیر مغان است. دولت پیر مغان پایدار باد.

«حلقه ی پیر مغانم ز ازل در گوش است»

«کیمیایی ست عجب بندگی پیر مغان»

« بنده ی پیر مغانم که ز جهلم برهاند»

«دولت پیر مغان باد که باقی سهل است»

ع ۱ - می دانید که در آیین های ایرانی مانند کیش مغان از شراب به نیکی یاد شده است. برای مثال، می

توان به یسنای ۱۰، بند ۸ و نیز به ونیدیدا، فرگرد ۸، بند ۲ مراجعه کرد. مغان شادی کردن و می خوردن را نیکو می دارند. ایرانیان زردشتی به کشت انگور علاقه ی زیادی دارند، به نحوی که صفت «میخوار» را به نام موبدان زردشتی افزوده اند و کلمه ی «مغ» و «مغکده» و «مغیچه» را میخوار، میخانه، و ساقی معنی کرده اند. امروزه کلمه مغ، نام عمومی برای زردشتیان شده است. به همین خاطر، برخی از پژوهشگران، پیر مغان را به معنای موبد زردشتی، کیش مغان را به معنای کیش زردشتی، و خرابات مغان را به معنای آتشکده ی زردشت تفسیر کرده اند. اما، در غزلیات شما، این پیر مغان کیست و این خرابات چیست و این می کدام است؟

ش م ح – «پیر مغان» یکی از شخصیت های محبوب من است که در خرابات مغان زندگی می کند و باده ی زندگی بخش و مقدس شراب را به دست مغ بچه های باده فروش به شراب خوران میدهد.

ع ا – جناب آقای حافظ، شراب در غزلیات شما هم معنای عاشقانه و هم معنای عرفانی دارد. بنابراین پیر مغان و خرابات مغان و مغیچه های باده فروش را می توان به دو نوع تفسیر کرد. یکی تفسیری لاهوتی و آسمانی و عرفانی و دیگری تفسیری ناسوتی و زمینی و عاشقانه. با این حساب، خرابات هم می تواند معبد مقدس عشق عرفانی باشد و هم جایگاه و درگه عشق زمینی. ممکن است بفرمایید جنابعالی به کدام یک از این دو تفسیر متمایل هستید؟

ش م ح – تفسیر شعر من با مخاطب شعر است. از من نخواهید که شعر خود را برای شما تفسیر کنم. شاعری که شعر خود را معنی کند، خود را تباه کرده است.

\*\*\*

ع ا – جناب آقای شمس الدین محمد حافظ، با آن که از محضر گرم شما سیر نمی شویم اما متأسفانه وقت ملاقات ما به پایان رسیده است و مجبوریم دنباله ی مصاحبه را به وقت دیگر موکول کنیم. بار دیگر از این که دعوت ما را پذیرفتید تشکر می کنم.

\*\*\*

با نهایت تأسف با خبر شدیم که آقای شمس الدین محمد حافظ، چند روز بعد از این مصاحبه، در شهر شیراز درگذشته است و در همان شهر نیز به خاک سپرده شده است. ایشان در سال ۱۳۲۵ میلادی در شیراز چشم به جهان گشود و در سال ۱۳۸۹ میلادی یعنی در سن شصت و چهار سالگی در شیراز چشم از جهان فرو بست. یادش گرمی باد. مدفن حافظ در محلی است به نام گلگشت مصلی، که یکی از تفرجگاه ها و تفریحگاه های شیراز، در کنار آب رکناباد، است آب رکناباد، قنات و کاریزی است در شیراز که از کوه های شمال شرقی شیراز سرچشمه می گیرد، و پس از گذشتن از تنگه ی «الله اکبر» به گلگشت مصلی می رسد و باغ نو و تکیه ی هفت تنان و تکیه ی چهل تنان و مزار حافظ را مشروب می کند. رکنآباد، آب شیرین و گورابی دارد که در زمستان گرم و در تابستان بسیار خنک است. حافظ بارها در غزلیات خود به رکن آباد و مصلی اشاره کرده است. مصلایی که سرانجام مزار او را در بر گرفته است.



آرامگاه حافظ در شیراز  
بر سر تربت ما چون گذری همت خواه  
که زیارتگه رندان جهان خواهد شد

منبع:

شعرها ی این مقاله به نقل از دیوان حافظ به تصحیح بهالدین خرمشاهی است: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ ششم، جلد های اول و دوم ۱۳۷۳. در کنار هر شعر، شماره ی صفحه ی آن آمده است.

\*\*\*

Phil05.vnf  
abbas.ahmadi@mailcity.com